

از خاطرات یک معلم

اشرف صمدی

کارشناس مدیریت دولتی - ماکو

فرضیه ارزش بود مشکل املا

بخواند و به سؤالات شفاهی به خوبی جواب می‌داد، اما در اوراق کتبی او یا در دفتر املاش حتی یک کلمه درست پیدا نمی‌شد و در موقع اصلاح اوراق او باید ساعت‌ها وقت صرف می‌کردم تا بتوانم مفهوم نوشته‌هایش را دریابم. نمرهٔ املاي او هم خلاصه می‌شد در یک علامت ضرب در بزرگ به رنگ قرمز و یک عبارت «غیر قابل اصلاح» در زیر ورقه. وقتی از او در مورد مشکلش پرسیدم، خیلی راحت گفت: «خانم، در خانوادهٔ ما مشکل املا ارثی است و همهٔ خواهران و برادرانم نیز دچار این مشکل بودند.» ولی این جواب برای من قابل قبول نبود، آن هم در مورد دانش‌آموزی که در بقیهٔ دروس تقریباً شاگرد ممتاز کلاس محسوب می‌شد. راه‌های مختلف را امتحان کردم تا بلکه بتوانم کمکش کنم، از تمرین روخوانی گرفته تا خواندن کتاب‌های داستان ساده و خواندن کلمات مشکل به شکل بخش‌بخش در موقع املا و... اما هیچ کدام از این کارها ثمره‌ای نداشت، ولی من عزم خود را جزم کرده بودم که به هر شکل شده کمکش کنم و این کار را کردم. از آن روز به بعد با دیدن متن املایی که به نظر هیچ مفهومی نداشت، از عبارت «غیر قابل اصلاح» استفاده نکردم و روی نوشته‌اش هم با خودکار قرمز خط نکشیدم و به جای این که دنبال کلماتی باشم که اشتباه نوشته شده و من می‌بایست زیر آن خط قرمز کشیده، از نمره‌اش کم می‌کردم، به دنبال کلمات صحیح نوشته‌اش بودم که صد البته یافتن آن مثل

شش سال از استخدام من در آموزش و پرورش می‌گذشت و می‌خواستم سال هفتم خدمتم را آغاز کنم. محل خدمت من در یکی از روستاهای نزدیک شوط، دبستانی کوچک بود که به صورت مختلط اداره می‌شد و من باید به عنوان آموزگار دو پایهٔ چهارم و پنجم انجام وظیفه می‌کردم. با این که معمولاً عدهٔ دانش‌آموزان در کلاس‌های چند پایه کم است، ولی تدریس در دو پایه، آن هم به صورت هم زمان، کار سختی بود. در هر صورت، همهٔ سعی من این بود که برای رسیدن به نتیجهٔ بهتر از هیچ تلاشی فروگذار نکنم.

بعد از یکی دوهفته که تازه داشتم به شرایط جدید عادت می‌کردم، متوجه شدم که یکی از دانش‌آموزان پسرپایهٔ پنجم، که هم از نظر سن و سال و هم از جهت قد و قواره از بقیه یک سروگردن بزرگ‌تر و در عین حال آرام‌تر و سربه‌زیرتر است و در درس‌ها هم وضعیتی بهتر از دیگران دارد، در درس املا دچار مشکل است. البته مشکل که نه، او اصلاً نمی‌توانست بنویسد، به طوری که اگر قبلاً در درس‌های دیگر مورد ارزشیابی قرار نگرفته بود، باور نمی‌کردم که او حروف را بشناسد یا حتی کلمه‌ای را بتواند بنویسد یا بخواند. ولی واقعیت امر این بود که او اگرچه حروف را می‌شناخت و به راحتی می‌توانست



من باید نمره ۹/۵ به او می‌دادم، ولی از این کار صرف‌نظر کردم و تصمیم گرفتم یک نمره «۱۰» به او بدهم و این کار را کردم. فکر می‌کنم هیچ وقت صحنه‌ای را که او دفتر املاش را باز کرد و نمره ۱۰ را در دفترش دید، فراموش نخواهم کرد. پسر چهارده ساله‌ای که از هیکل درستی برخوردار بود، درست مثل یک کودک چهار، پنج ساله در کلاس جست‌و خیز می‌کرد و دفترش را به همه نشان می‌داد و گفت: «بالاخره من هم در املا قبول شدم.» او آن قدر ذوق زده و خوشحال بود که هیچ وقت متوجه نشد نمره واقعی او «نه و نیم» بود.

از آن روز به بعد او روز به روز تلاش بیشتری می‌کرد و با امیدواری پیش می‌رفت، دیگر املاهای او به قدر کافی کلمات صحیح داشت که من می‌توانستم فقط اشتباهاتش را علامت بزنم و نمره بدهم، تا این که در پایان سال با گرفتن نمره ۱۵ در املا و نمره‌های ۱۷ و ۱۸ در درس دیگر، به عنوان یکی از شاگردان ممتاز کلاس پنجم قبول شد و به این ترتیب فرضیه‌ی ارثی بودن مشکل املا در خانواده او نیز رد شد.

یافتن سوزنی در انبار گاه بود. چندین بار سعی کردم، ولی به جایی نرسیدم، تا این که بعد از مدت‌ها، موقع بررسی املاش متوجه شدم که او کلمات (است - به - در) را صحیح نوشته است؛ با خوشحالی دور این سه کلمه خطی کشیدم و نمره ۳ را برایش منظور کردم و در جمع بچه‌ها گفتم: «آفرین پسر خوب، امروز سه کلمه صحیح در نوشته‌ات بود و این نشان می‌دهد که تو هم می‌توانی درست بنویسی.» بچه‌ها هم که هیچ وقت ندیده بودند او در املا نمره‌ای گرفته باشد، تشویقش کردند و خودش نیز تا حدودی خوشحال شد. آن هفته گذشت و هفته‌های بعد باز به امید این که چند کلمه صحیح دیگر در نوشته‌اش یافته، تشویقش کنم، نوشته‌اش را زیر و رو کردم تا این که در یکی از این روزها دیدم که او چند کلمه صحیح دارد که یکی از آنها از نظر املايي ارزش داشت و من باز با شمردن کلمات صحیح، نمره ۵ را روی برگه‌اش نوشتم و با نوشتن کلمات صحیح بر روی تخته سیاه و نشان دادن آنها به دانش‌آموزان، او را مورد تشویق قرار دادم.

به این ترتیب، روزها و هفته‌ها از بی‌هم می‌گذشتند و روز به روز او کلمات بیشتری را به شکل صحیح می‌نوشت، ولی هنوز به نمره قبولی نرسیده بود. تا این که در یکی از همین روزها که دفترهای املا را اصلاح می‌کردم، متوجه شدم که این دانش‌آموز در متن املاش نه کلمه صحیح و یک کلمه نیمه صحیح دارد و